

خوانش دیالوژیک

لین پی یرس

ترجمہ
عبدالعلی دستغیب



کتاب و سہولتیں

خوانش دیالوژیک



خوانش ديالوژيک

لين پي يرس

ترجمه ي
عبدالعلي دست غيب



سرشناسه: پی یرس، لین، ۱۹۵۹-م.

Pearce, Lynne

عنوان و نام پدیدآور: خوانش دیالوژیک/ نویسنده لین پی یرس؛ ترجمه‌ی عبدالعلی دست‌غیب.

مشخصات نشر: تهران: کتاب سرزمین، ۱۴۰۱.

مشخصات ظاهری: ۴۰۷ ص.؛ ۱۴،۵×۲۱،۵ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۶۸۰۶-۷-۴

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا

عنوان اصلی: Reading dialogics, c 1994

چاپ قبلی: نوید شیراز، ۱۳۸۸.

موضوع: ادبیات -- فلسفه

Literature -- Philosophy

ادبیات آمریکایی -- قرن ۲۰م -- تاریخ و نقد

American Literature -- 20th century -- History and criticism

ادبیات انگلیسی -- قرن ۲۰م -- تاریخ و نقد

English Literature -- 20th century -- History and criticism

ادبیات انگلیسی -- قرن ۱۹م -- تاریخ و نقد

English Literature -- 19th century -- History and criticism

نقد

Criticism

شناسه افزوده: دست‌غیب، عبدالعلی، ۱۳۱۰-، مترجم

رده‌بندی کنگره: PN ۴۹

رده‌بندی دیویی: ۸۰۱/۹۵

شماره کتابشناسی ملی: ۸۸۱۷۲۹۱

وضعیت رکورد: فیپا

خوانش دیالوژیک



کتاب‌سرزمین

نویسنده: لین پی یرس

مترجم: عبدالعلی دست‌غیب

صفحه‌آرا: مریم درخشان

طراح جلد: امیرمهدی مصلحی

مدیرتولید: مصطفی شریفی

ناشر: کتاب سرزمین

چاپ یکم: زمستان ۱۴۰۱

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۶۸۰۶-۷-۴

قیمت: ۲۳۰،۰۰۰ تومان

حقوق چاپ و نشر محفوظ است.

نشانی: خیابان انقلاب، فخررازی، کوچه فاتحی داریان،

پلاک ۶، طبقه‌ی زیرهمکف، واحد ۱. تلفن: ۶۶۹۶۷۰۰۷-۸

چاپ کتابی که در دست دارید، خوانش دیالوژیک، مرهون همت و کوشایی دوست
دیرین عزیزم آقای حسن اربابی بیدگلی است و این نشانه‌ی فرهنگ‌پروری و
ادب‌دوستی ایشان است و همچنین ایشان مجازند کتاب را به همان صورت مرغوبی
که در نظر بوده است، به چاپ برسانند و منتشر کنند و در هر صورت امضای ایشان
در زمینه‌ی مقررات مربوط به چاپ کتاب‌ها به منزله‌ی امضای من است.

عبدالعلی دست‌غیب

شیراز، آذرماه ۱۴۰۱

فهرست

۹	مقدمه
۱۳	سیاسگزاری
۱۵	پیشگفتار
۱۷	اصل دیالوژیک
۲۵	منطق گفت‌وگو در مقام شناخت‌شناسی
۳۳	دیالوژیک، سیاست و قدرت
۴۱	نظریه‌ی دیالوژیک و به‌کار بستن (اجرای) متنی
۴۴	راهنمای خوانش دیالوژیک
۵۰	شما: در مقام خواننده
۵۷	بخش اول: زمینه‌ی نظری
۵۹	فصل یک: باختین و دیالوژیک
۶۶	۱. فرویدگرایی: طرح انتقادی
۷۳	۲. روش صوری
۸۱	۳. مارکسیسم و فلسفه‌ی زبان
۸۹	۴. پوئتیک داستایفسکی

۱۰۸	۵. رابله و جهان او
۱۱۹	۶. تخیل دیالوژیک
۱۴۱	۷. رساله‌ها و یادداشت‌ها
۱۵۷	فصل دو: نظریه‌ی دیالوژیک و انتقاد معاصر
۱۶۱	۱. دیالوژیسم و نوع
۱۷۵	۲. دیالوژیسم و سوژه
۱۹۳	۳. دیالوژیسم و جنس
۲۱۵	بخش دوم: خوانش‌ها
۲۱۷	پیشگفتار
۲۲۷	فصل سه
۲۲۹	۱. بلندی‌های بادگیر
۲۵۶	۲. چایلد هارولد
۲۸۳	فصل چهار
۲۸۵	۱. خیزاب‌ها
۳۰۸	۲. رؤیای زبان مشترک
۳۳۱	فصل پنج
۳۳۳	۱. معاشقه‌ی گیلان
۳۵۷	۲. دل‌بند
۳۷۹	بخش سوم: فرجام سخن
۳۸۱	فصل شش: خطاب به خواننده
۴۰۱	صورت‌نام‌ها

مقدمه

متون تفسیری (تحقیقی) سلسله کتاب‌هایی است که می‌خواهد نظریه‌ی ادبی یعنی پیشنهادها، مباحثه‌ها و آزمون‌های بافتاری (متنی) این نظریه را برای قرن آینده (قرن بیست و یکم) طرح کند.

ما در مقام ویراستاران این مجموعه باور داریم به‌رغم «واپس‌نشینی بسیار خودستایانه از نظریه» شواهد مادی این واپس زدن فرضی بسیار اندک است. فهرست کتاب‌های چاپی ناشران نشان می‌دهد که «نظریه» (اعم از نظریه‌های ادبی، فرهنگی، فلسفی و روانکاوی) نه بازاری کاسد بلکه بازاری روزبه‌روز پُرونق‌تر دارد و دوره‌های درسی درباره‌ی نظریه‌ی ادبی و آزمون بافتاری (متنی) اکنون در بیشترین نهادهای آموزش عالی در سراسر اروپا و آمریکای شمالی استقرار یافته است.

به‌رغم به‌رکردهای مهم برنامه‌های درسی دبیرستانی در سال‌های اخیر، به‌هرحال بیشتر دانشجویانی که هنوز به دانشگاه و دانشکده می‌روند، برای «انقلابی» که مطالعات انگلیسی را در بیست سال گذشته به لرزه درآورده است، آمادگی ندارند. در میانه‌ی حجم سنگین آثار انتقادی متبحرانه و تخصصی‌شده‌ای که روزبه‌روز بر شمار آن‌ها افزوده می‌شود و اکنون کتابخانه‌ها و کتابفروشی‌های ما را می‌آکنند، نیازی مُبرم

وجود دارد به مجلداتی مانند مجلداتی که این «سلسله کتاب‌ها» ارائه داده است، یعنی مجلداتی که مباحثه‌های کلیدی به‌منظور آموزش نظریه‌ی ادبی معاصر را خلاصه، ترکیب و تلفیق و پرسش‌برانگیز خواهد ساخت و مهم‌تر از همه مؤثر بودن رویکردهای متفاوت خوانش متون ادبی را ارزیابی و نمایان خواهد کرد.

این سلسله کتاب‌ها در واقع در «رویکرد مفهومی» خود به نظریه و به پرسش گذاشتن نظریه از راه آزمون متنی مدعی است که به‌طور هیجان‌آوری تازه و شاخص خواهد بود. هر مجلدی از این سلسله کتاب‌ها، به جای ارائه‌ی نظریه‌ی ادبی در مقام ردیفی از رویکردها (در مثل ساختارگرایی، مارکسیسم و فمینیسم) که می‌تواند به‌طور افزارگرانه بر هر متنی «اطلاق» شود، با آزمون قالب‌های شناخت‌شناسی و مفهومی گفتمان نظری به بحث گذاشته‌شده، آغاز خواهد کرد و شیوه‌هایی را خواهد آزمود که در آن مقدمات فلسفی، سیاسی‌اش با شیوه‌ی گفتمان‌های دیگر معاصر، مقایسه و موازنه شود. (در مثل مجلداتی که درباره‌ی مدرنیسم و دیالوژیک فراهم شده، هر دو رابطه‌ی شناخت‌شناسی خود را با دیگر مجلدات در نظر داشته‌اند.) همچنین هر مجلدی دورنمای تاریخی از پیشنهاد‌های کلیدی، متن‌ها و مباحثه‌های به‌نمایش‌درآمده از طریق نظریه را، فراهم خواهد ساخت و به همان اندازه بازسنجی ارزشی شیوه‌های متفاوتی را که در آن‌ها ناقدان ادبی نظریه‌ها را سامان و گسترش داده‌اند. در کنار این ترکیب و تلفیق آموزشی و ارزشی متنی، هر مجلدی خوانش‌های متون ادبی گزینه‌شده‌ای را انجام خواهد داد. همچنان که پیش از این گفتیم، هدف این خوانش‌ها نه بیان ساده‌ی شیوه‌ای است که در آن نظریه‌ی به بحث گذاشته‌شده را بتوان بر هر متن معینی اطلاق کرد بلکه به پرسش گذاشتن سازگاری سویه‌های معینی از نظریه است در تقابل با متون خاص و در نهایت به‌کار بردن متن‌ها برای به پرسش گذاردن خود نظریه، نمایان کردن ناکافی بودن‌ها، محدودیت‌ها و نقطه‌های کور آن.

دو کلمه از القای‌ترین کلمات راهنمای نظری دهه‌ی ۱۹۸۰، دیالوژیک و تمایز بود. این سلسله کتاب‌ها بر آن است که هر دو واژگان را در تلاش خود به مساحی

جابه‌جا شدن‌ها و تحولات عظیم (طغیان اروپایی؟) نظریه‌ی ادبی در بیست سال گذشته و در قرن بیستم به‌کار اندازد و تقویت کند، یعنی تمایزهای درون و بین گفتمان‌های نظری گوناگون و گفت‌وگوهایی را که ذاتی آن‌هاست و آن‌ها را به‌هم مرتبط می‌کند.

همراه با پرهیز از پیوند دادن افزارواره‌ی نظریه و عمل، همچنین باید بگوییم هر مجلدی به سلسله‌هایی تعلق دارد که به هیچ قسم الگوی سازمان‌یافته‌ای منطبق نمی‌شود. هر مؤلفی مُجاز بوده است رابطه‌ی نظریه و متن را آن‌طور که فکر می‌کند بهترین [روش] است، سامان دهد و با دریافت چنین واقعیتی است که برخی از کاته‌گوری‌های نظری ما مستلزم بازنمایش متفاوتی برای دیگران خواهد بود.

افزوده بر این گوه‌ره و تطور انتقادی گفتمان‌ها، هر دو، که به وسیله‌ی این سلسله‌کتاب‌ها بازنمایش داده می‌شود، غالباً بسیار بغرنج است و ما امیدواریم چشم‌اندازها و پرسش‌های طرح‌شده‌ی مؤلفان ما، آن‌ها را به‌آسانی برای نسل جدید خوانندگان دسترس‌پذیر سازد. «آغازها»ی نظریه‌ی ادبی در مقام تهدید برای آکادمی و گسست از آن، به‌سرعت به درون تاریخ می‌خزد اما چالش آن یعنی آنچه هر یک از ما در پرسش و تفسیر انعطاف‌ناپذیر خود از متون ادبی پیش می‌نهیم به زندگانی ادامه خواهد داد.

سپاسگزاری

از آنجا که به نظر می‌رسد بسیاری از دوستان و همکاران من به سبب اینکه این کتاب به سرعت بسیار زیادی نوشته شده زیر تأثیر قرار گرفته‌اند، مایلم گزارش دهم اکنون از زمانی که نخستین بار با نظریه‌ی دیالوژیک باختین به‌عنوان بخشی از رساله‌ی دکترای خود درباره‌ی آثار جان کلر کارآموزی می‌کردم ده سالی می‌گذرد. از این‌رو نخست از شماری از یاران سال‌های [اقامت] در بیرمنگام سپاسگزاری می‌کنم به‌ویژه از استاد راهنمایم مارک استوری و از دیوید لاج، د. برتون، آدریان استوکس (دانشجوی فارغ‌التحصیلی که نخستین بار کلمه‌ی «چندآوایی» را به من گفت).

درضمن، مفهوم این موضوع خاص از نظر زمانی به سال ۱۹۸۸ بازمی‌گردد و تا حدودی ملهم بود از خواندن رُمان این برای شما نیست (جین رول، ۱۹۷۰). این «گفت‌وگو» به‌تمامی با ضمیر دوم شخص به اتفاق دوست سالیان متمادی آن وقت که همچنین (ولی نه هرگز به‌طور کامل) عاشق بود، نوشته شده، دوستی که در بسیاری از افکار در حال تکوین خود من درباره‌ی آنچه ژانت وینترسون به‌عنوان «زبان خصوصی» زنان می‌نامد (معاشقه‌ی گیلان، ۱۹۸۹) پرورش یافت، یعنی شکل‌هایی از خطاب صمیمانه‌ای که مخاطب معینی را برتری می‌دهد و دیگران را کنار می‌گذارد آن نیز از

طریق زرادخانه‌ی ظریف استهزا، حذف کلمه و لحن کلام. این ایده‌ها مرا سراسر است به سوی باختین برد و در سالی که در پی آن آمد کتابی که می‌بایست دلبستگی مرا به نظریه‌ی دیالوژیک و آثار معاصر زنانه سروسامان دهد به شکل گرفتن آغاز کرد. آن زمان من در دانشگاه دورهان تدریس می‌کردم و این نقشه سرانجام به‌عنوان بخشی از «سلسله‌متون تفسیری» درآمد که دعوت شده بودم به اتفاق پاتریشیا وو ویراستاری کنم. بنابراین از حمایت و دلگرمی دادن‌های پات، کریستوفر ویلر و ادوارد آرنولد بسیار سپاسگزارم.

به‌هرحال تصنیف و نگارش عملی این کتاب مربوط است به سه سالِ خوش [اقامت] من در دانشگاه لانکاستر و مایلم مراتب حق‌شناسی خود را به تمامی اعضای بخش انگلیسی و مرکز مطالعات زنان تسری دهم که از این نقشه حمایت فکری و عملی کرده‌اند، به‌ویژه ریچارد دوتون (که در مقام رئیس بخش، یک دوره‌ی درسی به من اجازه داد به نوشتن کتاب پردازم)، جکی استیسی (که مبالغه‌ی عظیمی سفارش سودمند و حمایت‌کننده دربارهی طرح نخست کتاب عرضه کرد)، سلیا لوری (برای سهیم بودن در نوشتن پیشگفتار و فرجام سخن. ملاحظات او همه‌جا در نظر گرفته می‌شود)، سارا فرانکلین (که همین‌طور صدای خود را به طرح نخست کتاب افزود.) و تونی پیک‌نی (برای عرصه‌ی کتاب‌شناسی و دیگر اطلاعات).

پیشگفتار

اصل دیالوژیک

دقیقاً به یاد می‌آورم کجا بودم زمانی که خیانت شوهرم را دریافتم. در پاگرد طبقه‌ی اول روی چهارپایه‌ای نشسته بودم — در خلوتگاه کوچکی از اتاقی که دیوارها و سقفش را کاغذ دیواری پُرلک و پیس می‌پوشانید و مثل این بود که مرا در جعبه‌ی مخصوص هدیه‌ی شب عید میلاد مسیح بسته‌بندی کرده بودند. تلفن آشپزخانه‌ی طبقه‌ی پایین زنگ زده بود. عکاس شوهرم از آلمان او را پای تلفن می‌خواست. خودم به تلفن جواب داده و با عکاس گپی زده بودم و گوشی تلفن را به شوهرم داده و به همان اتاقک بازگشته بودم.

همیشه می‌توانید بگویید چه کسی آن طرف خط تلفن حرف می‌زند. شوهرم در گفت‌وگو با آلمانی‌ها لحن مسخره‌ای اختیار می‌کرد که گویش باواریایی آن‌ها را منعکس می‌ساخت، پُر از مبالغه‌ی از اصوات «من» (Ja) و تصریف‌های آلمانی که با علامت‌های ندا و تعجب بریده می‌شد. سپس صدای او ناگهان عوض شد. او با لحنی حرف زد که هرگز پیش از آن به کار نبرده بود، نه با من، نه با هیچ کس دیگر، صدایی شبیه زبانی گرم و شهوت‌انگیز. این صدا همچنان که از طبقه‌ی همکف به گوش می‌رسید مرا گیج کرد. در آن لحظه همه‌چیز را فهمیدم. این زن که بود؟ بین آن‌ها چه

پیش آمده بود؟ شوق و گرمی در سیم‌های تلفن موج می‌زد. نمی‌شنیدم چه می‌گفتند. احتیاجی به این کار نبود. گیج شدم، صبر کردم تا شوهرم گوشی تلفن را گذاشت.^(۱)

هر کلمه پُلی است که بین من و دیگری بسته شده است. اگر انتهای این طرف پل از آن من باشد، پس طرف دیگر متعلق به مخاطب من است. هر کلمه زمینی است که خطاب‌کننده و طرف خطاب، گوینده و شنونده هر دو در آن سهیم‌اند.^(۲)

ممکن است تا حدودی شما را متعجب کند، (مُردم از شما خواننده‌ای است که هم‌اکنون در برابر خود می‌بینم و می‌شناسم.) که نویسنده‌ای کتابش را با بحث درباره‌ی نظریه‌ی ادبی آغاز کند و بعد سروکارش به گزارشی درباره‌ی زناکاری یفتد. به‌هرحال شما با خوانش دوباره‌ی گزارش یادشده در کنار نقل قول دوم ممکن است سلسله‌ای از روابطی را به‌حدس دریابید که من می‌خواهم از کوشش خود به انتقال اصول کلیدی تفکر دیالوژیک بسازم. عزم رویارویی با موضوع مطالعه‌ی من به‌طور ظلی از طریق توصیف مکالمه‌ی تلفنی که به‌طور تصادفی شنیده شده از توضیحاتی به دست می‌آید که هر زمان که به مردم می‌گویم دارم کتابی درباره‌ی نظریه‌ی دیالوژیک می‌نویسم، خودم درمی‌یابم که می‌شود آن را به دیگران عرضه کرد. در برابر این پرسش که «منطق گفت‌وگو چیست؟» تلاش‌های اصیل سخت‌کوشانه‌ی من برای ارائه‌ی تعریفی مفهومی هم‌اکنون جای خود را به نقل‌قولی از کتاب مارکسیسم و فلسفه‌ی زبان آورده‌شده در چند سطر پیش می‌دهد و به بحثی درباره‌ی اینکه پیش می‌آید زمانی که ما از تلفن استفاده می‌کنیم.

مدعی هستم که تلفن استعاره‌ی القایی کم‌نظیری است برای توافق با اصول محوری دیالوژیسم، و مانند تشبیه کلمه به‌مثابه‌ی «پل» در گفته‌ی نقل‌شده از ولوشینف، ابزاری است که فقط از طریق کنش و واکنش دو شخص می‌تواند عمل کند: تلفن‌کننده فقط زمانی می‌تواند حرف بزند که شخصی که به پای تلفن فراخوانده شده است، گوشی را بردارد.

آنچه در فلسفه‌ی دیالوژیک گروه باختین محوری است و در گفتمان‌های آن‌ها

درباره‌ی زبان، ادبیات و سورژکتیویته‌ی انسانی حضور دارد تشخیص ناممکن بودن گفتار، معنا و در واقع بودن است بدون حضور مخاطب گفت و شنودکننده.^(۳)

بنابراین آنچه مایلم در این اشارات مقدماتی انجام دهم، اکتشاف بیشتر اوضاع و احوال گفت‌وگویی برزبان‌آمده است که در مکالمه‌های تلفنی حضور دارد و نشان می‌دهد چگونه این‌ها با برخی اصول مفتاحی نظریه‌ی دیالوژیکی مرتبط می‌شوند. در پی این مسئله بخشی خواهد آمد در توصیف شیوه‌هایی که در آن‌ها منطق دیالوژیک پایگاهی شناخت‌شناسانه به دست آورده است (یعنی نظریه‌ی زمینه‌های شناخت، چگونه ما انسان‌ها معنا می‌سازیم؟ و مشخصه‌های مفتاحی این شناخت‌شناسی چیست؟) بخش سوم سپس با سیاست تفکر دیالوژیک سروکار پیدا خواهد کرد. دو شیوه‌ای که در آن‌ها آثار خود «باختین» را جناح‌های «آزادی‌خواه» و «انقلابی» دانشگاهی به خود اختصاص داده‌اند و منطق دیالوژیسم در فهم ما از سیاست جهان معاصر چه عملکردی دارد؟ بخش چهارم، «نظریه‌ی دیالوژیک و به‌کار بستن (اجرای) متی»، اصول عقلانی این کتاب را توضیح خواهد داد و در پی آن چند فصل راهنما خواهد آمد در این باره که چگونه مواد متن سازمان می‌یابد. مقدمه که با بخش «فرجام سخن» خطاب به شمای خواننده به پایان خواهد رسید، برخی از رویه‌های اساسی رابطه‌ی متن - خواننده را اکتشاف خواهد کرد. پیش از اینکه درباره‌ی تلفن آغاز سخن کنم، شاید من همچنین باید پیشنهاد کنم که خوانندگان ناآشنا به آثار باختین ممکن است برتری دهند زمانی که همه‌ی این کتاب را خوانده‌اند، به بخش‌های دوم و سوم مقدمه مراجعه کنند. از آنجا که یکی از مقاصد این فصل، مفهومی کردن و مرتبط ساختن منطقی محتوای ایده‌های باختین در سطح انتزاعی‌تر است، خوانندگان از این دست ممکن است این فصل را در مقام فصل پایانی مناسب‌تر ببینند تا در مقام مقدمه.

همان‌طور که گفتیم مکالمه‌ی تلفنی، مفهوم باختینی منطقیّت گفت‌وگو را به وسیله‌ی مقدم قرار گرفتن بر ارتباط فعال دو شریک: گوینده و مخاطب او (زن یا مرد)،

به صورت نمونه درمی‌آورد. درحالی‌که در مکالمه‌ی رویاروی بین دو شخص، یکی از آن‌ها ممکن است ساکت بماند، مخاطب مکالمه‌ی تلفنی معمولاً موظف است حضور / توجه خود را به وسیله‌ی شکلی از اشکال اظهار لفظی: هام، اوهم و از این قبیل به گوینده خبر دهد. این فراروند مبادله‌ی لفظی یعنی وسیله‌ای که به مدد آن‌ها هرگونه «اظهار» فرد در انتظار پاسخ شخص دیگر ساخته می‌شود، کانون تصور (ادراک) باختین است نه فقط در اینکه ما چگونه با دیگران ارتباط برقرار می‌کنیم بلکه همچنین در اینکه مقصودمان چیست.^(۲) شخصی را که در آن سوی دیگر خط تلفن غروند و هام و هوم می‌کند، می‌توان به‌عنوان حضور مجسم (یا عدم حضور) نمادین «کسی دید که همیشه به شکل و اندازه‌ای (غالباً نامشخص) در آنجاست..» هر چند همان‌طور که ولوشینف در مارکسیسم و فلسفه‌ی زبان مشاهده می‌کند، ممکن است با زمانی که اظهار خود را (اعم از زبانی یا کتبی) می‌سازیم به‌ضرورت مخاطبی نام و نشان‌دار را در دانستگی نداشته باشیم، قسمی گیرنده‌ی مکالمه، همیشه حضور دارد: «اظهار» چنان‌که می‌دانیم بین دو شخص به‌طور اجتماعی سازمان‌یافته ساخته می‌شود و در غیاب مخاطبی واقعی، مخاطبی در شخصی که از پیش فرض می‌شود یعنی نماینده‌ی عادی گروهی اجتماعی که گوینده به آن تعلق دارد. کلمه به سوی مخاطبی جهت‌گیری می‌شود، به سوی کسی که می‌تواند مخاطب باشد؛ هم‌قطاری یا نه عضوی از همان گروه اجتماعی دارای شأن بالاتر یا پایین‌تر... بلکه شخصی که به وسیله‌ی پیوندهای نزدیک اجتماعی (پدر، برادر، شوهر و...) با گوینده متصل است یا متصل نیست، چیزی همچون مخاطبی انتزاعی، یعنی انسانی برای خود، موجود نمی‌تواند باشد.

در همان زمان که مکالمه‌ی تلفنی، نماد مناسب قرارداد بین گوینده و مخاطبی است که بر آن برحسب نظریه‌ی گروه باختین کل اندیشه - اظهار حمل می‌شود، همین‌طور دستگاه پیام‌گیر، استعاره‌ای خوشامدگویانه و صمیمانه فراهم می‌آورد برای اینکه بدانیم چقدر سخن گفتن در سکوت ناممکن است. بیشترین افراد ما انسان‌ها، در

صورتی که مشغول به کار هنری نباشیم، فوق‌العاده دشوار خواهیم یافت پیام‌هایی با هر طولی و تفصیلی که داشته باشند، روی دستگاه پیام‌گیرنده‌ی دیگران بگذاریم.

افزوده بر این، همه‌ی تلاش‌های ما غالباً حاصلی جز تردید، دستپاچگی و ناراحتی ندارد. بدون حضور گفت‌وگوکننده واقع در آن سوی خط تلفن، دشوار خواهیم یافت ایده‌های خود را نظم و ترتیب بدهیم یا منتقل کنیم. گای فیلدینگ و پیت هارتلی در رساله‌ی تلفن، ابزاری به دست غفلت سپرده‌شده بی‌میلی عام مردم به دستگاه‌های پیام‌گیرنده را در آنچه به‌طور مؤثر تعابیر دیالوژیک هستند، توضیح می‌دهند. ارتباط با دستگاه پیام‌گیرنده، دقیقاً به همان اندازه‌ی ناتوانی عملی و واقعی در «تماس گرفتن با کسی»، به آنجا می‌انجامد که (برحسب نظر ایشان) به‌عنوان «تلفن اشتباهی» تلقی شود. این مسئله در واقع با نظریه‌ی باختین همخوان است که حتی زمانی که ما از آن آگاهی نداشته باشیم، افکار و اظهارات ما به وسیله‌ی حضور متقابل مخاطب ما ساخته می‌شود.^(۵) به همین ترتیب زمانی که بیشترین ما چند ثانیه‌ای وقت داریم تا افکار خود را جمع کنیم، قادریم به وسیله‌ی به‌تصور آوردن مخاطبانی که پیام ما را در زمانی آتی دریافت می‌دارند غیاب موقتی مخاطبان تلفنی خود را جبران کنیم و در همین حال احساس درونی وحشت و دستپاچگی ما آشکار می‌سازد دقیقاً چقدر ما در انتظار پاسخ ایشان بودیم.

بنابراین وضعیت‌هایی که به‌کار بردن تلفن را تعیین می‌کند می‌تواند همچون وضع نمادین «قرارداد دیالوژیک» در نظر آورد که برای گروه باختین هرگونه اظهار مکتوب یا برزبان‌آمده را از پیش تأمین می‌کند. درحالی‌که در کتاب مارکسیسم و فلسفه‌ی زبان در رساله‌های بعدی منسوب به ولوشینف، این وابستگی سخن‌گوینده به مخاطب در سطح زبانگانی مقدماتی در آزمون باختین در کتاب‌های مشکل پوئیک داستایفسکی (۱۹۲۹) و تخیل دیالوژیک (۴۱ - ۱۹۳۴) در واکاوی برانگیختن درونی متقابل آواها و دانستگی‌ها (آگاهی‌ها) در متون ادبی به‌کار می‌رود، و همچنین از آن بهره‌گیری می‌شود برای توضیح مشخصه‌های اسلوبی از قبیل سبک‌پردازی، نقیضه‌گویی و تنوع خاص

گفتمان دوصدایی معروف به «مجادله‌ی پنهانی» درحالی که افزوده بر نمایش‌های لفظی / متنی آن، قرارداد دیالوژیک همچنین به وسیله‌ی گروه باختین به‌عنوان سرمشق «سوژه‌یابی» عرضه می‌شود. به این علت که سوژه‌ی باختینی بدون چون‌وچرا سوژه‌ای اجتماعی است، این زن یا مرد از راه فراروند جاری مبادله‌ی دیالوژیک با گویندگان متعدد «زنانه یا مردانه» شکل می‌گیرند.

همچنین در همه‌ی آثار گروه باختین درباره‌ی دانستگی درونی گوینده و مخاطب، این تشخیص نهفته است که این بستگی، بستگی دینامیکی است که به وسیله‌ی قدرت، ثبت شده است. من احساس می‌کنم که تصدیق این واقعیت برای فهم انقلابی و سیاسی‌شده‌ی اصل دیالوژیک، حیاتی است و احتراز بعضی از مفسران از آن مسئول نظرگاه «آزاداندیشی ملایم» نظریه‌ی باختین است که در برخی از مراکز دانشگاهی پدیدار شده است. من در عطف توجه به مثال مکالمه‌ی تلفنی مایلم نشان دهم این قدرت دینامیک در کجا در آثار باختین بیش از هر جای دیگر صراحت دارد یعنی نسبت به ضرب‌آهنگ کلام، ضرب‌آهنگ (اعم از اینکه در سخن به‌زبان آمده باشد یا در نمایش متنی آن) برحسب نظر کاترین کلارک و هول‌کونیست «ناب‌ترین بیان ارزش‌های مفروض در هرگونه اظهار است... به این دلیل که همیشه در مرز بیان لفظی و غیرلفظی قرار دارد.» آن‌ها در این اظهار به شیوه‌ای اشارت دارند که در آن، در سخن، روزانه، لحن آوایی که ما در خطاب به‌کار می‌بریم همیشه به قسمی ارتباط معناشناسانه‌ی خود را تکمیل می‌کند. ضرب‌آهنگ ممکن است صمیمت آشکار بیان را دوباره تقویت کند یا آن‌طور که در مورد استهزا می‌بینیم احساس به‌تمامی مخالف با آن را آشکار سازد و نیز همچنین درباره‌ی رابطه‌ی بین سخن گوینده و مخاطب بسیاری چیزها را افشا کند: اعم از اینکه در مثل رسمی باشد یا صمیمانه، دوستانه باشد یا دشمنانه و در این مبادله‌ی خاص، کدام یک از شنوندگان و گویندگان تعادل قدرت را نگاه می‌دارد. همان‌طور که کلارک و هول‌کونیست نیز می‌گویند: «ضرب‌آهنگ به‌روشنی حضور دیگری را ثبت می‌کند،

قسمی سیما (تصویر) در آوای مخاطب، که گوینده او را در حال سخن گفتن به دیده‌ی خیال می‌آورد، ایجاد می‌کند.»

پس ضرب‌آهنگ ابزاری است که به وسیله‌ی آن قدرت نیرویی در همه‌ی مبادله‌های دیالوژیک مؤثرترین آشکارسازی خودش را به نمایش می‌گذارد. این موضوع به زنده‌ترین وجه در توصیف «زنای تلفنی» نقل شده در آغاز این بخش، تصویر شده است. همان‌طور که کلارک و هول کوئیست مشاهده کرده‌اند، تلفن ابزار کامل این اعلام است که چگونه ضرب‌آهنگ بیش از کلمات بر زبان آمده‌ی ما، ماهیت روابط نقش کردن قدرت را آشکار می‌سازد. «تصویر و تجسم عام این گرایشی زمانی است که ما صدای کسی را می‌شنویم که با تلفن با شخص دیگری حرف می‌زند که هویت این مخاطب را نمی‌دانیم اما رابطه‌ی او را با گوینده می‌توانیم از الگوهای گفتاری گوینده حدس بزنیم.» (همان، ۲۰۷ و ۲۰۸) به یاد بیاوریم که در خلاصه‌ی روایتی که از روزنامه‌ی گاردین نقل کردیم، زن رابطه‌ی نامشروع شوهرش را نه با توجه به جزئیات مکالمه بلکه به یاری ثبت صمیمیت (تکان‌دهنده‌ی) لحن او دریافت می‌کند. (نمی‌شنیدم چه می‌گفتند. احتیاجی به این کار نبود. سپس ناگهان صدای او عوض شد. او با لحنی حرف زد که پیش از آن هرگز به کار نبرده بود. نه با من نه با هیچ کس دیگر.) زن در یک لحظه وضعی را تشخیص می‌دهد که در آن مخاطب شوهرش قرار دارد. صدای شوهرش محرمیتی را که مبین تملک است آشکار می‌کند: گوینده قدرت سکسوال قابل تشخیص بر مخاطب خود دارد و آن زن (که ما می‌توانستیم صدای او را از آن سوی خط تلفن دزدانه بشنویم) نیز قدرتی مشابه بر مرد داراست.

بنابراین نتیجه می‌گیریم که مکالمه‌ی تلفنی ما را با بیان بسیار القایی نمادین مفتاحی مجهز می‌سازد که مشخصه‌های اصل دیالوژیک باختین را می‌سازد و به ما کمک می‌کند که در مرتبه‌ی نخست بر قرارداد دیالوژیکی متمرکز شویم که در آن همه‌ی ما در تلاش خود به گفتن، افاده‌ی معنا و بودن درگیر آن‌ایم. همه‌ی این فعالیت‌ها مستلزم حضور متقابل مخاطبی است به همین شیوه که پای تلفن طلیدن کسی، نیاز به

حضور مخاطبی در سوی دیگر خط تلفن دارد. در مرتبه‌ی دوم ما از راه دلالت با معنای ضرب‌آهنگی که به وسیله‌ی شکلی از ارتباط فراهم می‌آید که در آن «زمینه‌ی فرافظی» دیگری موجود نیست، از شیوه‌ای آگاه می‌شویم که در آن همه‌ی گفت‌وگوها «تصویری در صدا»ی رابطه‌ی قدرت تحمیل‌شده بین گوینده و مخاطب را آشکار می‌سازد. این نظرگاه عمیقاً وابسته به یکدیگر درونی ارتباط انسانی، کانون بسیاری از افکار باختین است؛ حتی کانون آن عرصه‌های فلسفه‌ی اوست که به‌طور مستقیم با زبان و ادبیات سروکاری ندارد. در همان زمان اگر ما ینش جامع‌تری از آثار باختین را جستجو می‌کنیم، این کار را باید به نحو شایسته‌ای انجام دهیم که متوجه این هشدار کن هیرشکپ (Ken Hirschkop) بشویم که همه‌ی تفکرات باختین را نمی‌توان به سرمشق گفت‌وگوی عادی (یعنی گفت‌وگوی برزبان‌آمده) فروکاست، و همچنین تردیدی نیست که مبالغه‌ی عظیمی از واکاوی زبانگانی و ادبی او با این تصور آغاز می‌شود. گفته‌ای از ولوشیف که با آن بحث خود را آغاز کردیم (هر کلمه پلی است که بین من و دیگری بسته شده)، در شکل‌های گوناگون صدها بار در آثار گروه باختین تجدید می‌شود و روشنگری ساده‌ی آن درباره‌ی ارتباط بشری در مقام رابطه‌ی متقابل، به‌یقین بسیار همان چیزی است که پیوند انتظام عقلانی گوناگون تفکر دیالوژیک در سراسر جهان تقویت کرده است.

منطق گفت‌وگو در مقام شناخت‌شناسی

دیالوژیسم همچنان که در آغاز این پیشگفتار نشان دادم در تفکر عقلانی غربی در سطوح متفاوت بسیار، نفوذ کرده است. این فقط میدان نظریه‌ی ادبی و عمل مربوط به متن نیست که از میان عرصه‌ی رویکردها و تعیین وضعیت‌های دیگر (از قبیل ساختارگرایی، پساساختارگرایی، مارکسیسم، فمینیسم و روانکاوی) می‌گذرد بلکه همچنین به‌عنوان سرمشق جدید مباحثه‌ی آکادمیک پذیرفته شده است و در عالی‌ترین سمت و سویه‌اش خود را در مقام شناخت‌شناسی جدید عرضه می‌دارد.^(۶) همان‌طور که میخائیل هول‌کونیست گفته: «دیالوژیسم همچنین در تفکر جدیدی که درباره‌ی تفکر می‌اندیشد داخل شده است.» در این بخش کتاب مایلم به‌اختصار توجه خود را بر ماهیت این شناخت‌شناسی دیالوژیک متمرکز سازم، هم به ریشه‌های آن در آثار خود باختین توجه کنم و هم به این مسئله که چگونه این شناخت‌شناسی با دیگر تجدید نظرهای تازه‌ی فرآورده‌ی شناخت (دانش) از قبیل نظریه‌ی نسبیت اینشتاین و پسامدرنیسم مرتبط می‌شود.

نخستین موضوعی را که باید روشن ساخت این است که باختین خود، مسئول بر کشیدن منطق دیالوژیک به سطح روایت فراقلمی نبود. هر چند همه‌ی آثارش در

پیوستار فلسفی وسیعی که کمال آن را پژوهندگان به تازگی تشخیص می‌دهند، سهیم است، آثاری که شهرت وی در غرب بر آن‌ها استوار شده است، انتظام عقلانی ویژه‌ای دارد: پونتیک داستایفسکی، تخیل دیالوژیک و رابله و جهان او (۱۹۶۵) همه در اصل آثار نقد ادبی هستند. بازنمایش منطق گفت‌وگو به‌عنوان شناخت‌شناسی بیش از آنچه نتیجه‌ی جدوجهد باختین باشد، حاصل تلاش هزاران خواننده و منتقد طیف وسیعی از دانش‌های عقلانی علوم انسانی و اجتماعی است که در این سرمشق مرتبط متن / خود / جهان، ابزاری یافته‌اند برای ملایم ساختن گرایش به مکاشفه‌های هولناک و آخرزمانی گفتمان پسامدرنیستی. همان‌طور که پس از این خواهیم دید «دیالوژیسم» را می‌توان به‌طور امکانی مرهمی نظری به‌شمار آورد که ما نیاز داریم شکاف و شقاق جهان را که به وسیله‌ی وسواس ذهن معاصر به «تمایز» (جداسازی) دهان گشاده است درمان کنیم.

اگر قرار باشد قسمی شناخت‌شناسی را در آثار خود باختین بیابیم، این قسم شناخت می‌بایست به وسیله‌ی خود خوانندگان آثار وی شناخته و بنا شود و همان‌طور که کلیو تامسون در رساله‌ی خود میخائیل باختین و نمونه‌های جابه‌جاشونده (۱۹۹۰) نشان داده است این جنبش اکنون در راه است. کتاب‌ها و مقاله‌های هول‌کونیست در زمینه‌ی تقویت «گوهری تفکر» دیالوژیک درباره‌ی اندیشیدن منازعه‌ای طولانی داشته است و چاپ مقالات فلسفی آغازین به نام هنر و پاسخ‌پذیری (۱۹۹۰) پژوهندگان را با شالوده‌ی جدیدی مجهز ساخته که بر این شالوده، روساخت شناخت‌شناسانه را برافرازند. آنچه این مفسران جدید مشاهده می‌کنند این است که در سراسر نوشته‌های گروه باختین (اعم از اینکه متونی باشد متمرکز شده بر ادبیات، زبان‌شناسی یا نظریه‌هایی درباره‌ی سوژه)، تمرکز بر نسبت داشتن ترم‌های دوتایی همچنان پایدار می‌ماند. همچنان که من در آخرین بخش فصل نخست کتاب به تصویر آورده‌ام، همه‌ی معانی به‌حضور دیگری متقابل وابسته است یعنی قراردادی که در آثار فلسفی آغازین باختین به وسیله‌ی مفهوم «پاسخ‌پذیری» بیان می‌شود. هول‌کونیست در پیشگفتار هنر و

پاسخ‌پذیری جمع‌بندی موجزی در این زمینه عرضه می‌دارد که چگونه این اصل در کل تفکر باختین راه یافته است: اما آنچه برای باختین اساسی است فقط کاته‌گوری‌هایی نیست که در [تقابل] مؤلف / شخص داستانی، مکان / زمان، خود / دیگری و... جفت‌اجفت می‌شوند بلکه افزوده بر این، ساخت معماری (Architectonics) بر روابط بین آن‌ها حاکم است. آنچه اهمیت دارد آن هم‌زمانی است که آن را در درک سنجش مفهوم‌ها «با یکدیگر»، منطقی می‌سازد. نکته‌ی اصلی آن است که باختین هم چیزها و هم روابط بین آن‌ها را حرمت می‌گذارد — هیچ یک را بدون دیگری نمی‌توان فهمید.

شناساندن شناخت‌شناسی نوپدید در آثار باختین همچنین مستلزم تصدیق پیشگامان فلسفی اوست. کن هیرش‌کپ استدلالی کرده است که اگر ما به مریان فلسفی خود باختین مانند کانت و مارتین بوبر توجهی نکنیم، دیالوژیسم مشمول انواع دستبردها خواهد بود. هول‌کوئیست نیز بر معنا و اهمیت متفکران آلمانی معاصر مانند هرمان کوهن و ریچارد آوه‌ناریوس که «جریان اصلی آکادمیک» تجربه‌ی عقلانی اولیه‌ی خود باختین را شکل دادند، تأکید دارد.

پیش از شروع به بحث درباره‌ی جداسازی بین شناخت‌شناسی دیالوژیک و شناخت‌شناسی متفکران معاصر و جنبش‌های عقلانی دیگر نخست لازم است نشان دهیم این تفکر در چه چیزی با دیگر گفتمان‌های آغاز قرن بیستم سهیم است.

بدون تردید محوری‌ترین این گفتمان‌ها، ساختارگرایی است. همچنان که پس از این در فصل نخست این کتاب، واکاوی کتاب روش صوری (۱۹۲۸) خواهیم دید، بیشتر آثار گروه آغازین باختین، گفت‌وگوی تصریحی یا تلویحی با فردینان دوسوسور است و صرف‌نظر از همانندی‌ها و تفاوت‌های دو حریف بر سر ماهیت خود زبان، هر دو در شناخت‌شناسی نسبی مشابهی سهیم‌اند. این ریشه‌ی مشترک از سوی ترنس هاواکز در شناساندن پایگاه سوسور به‌طور مناسبی بیان می‌شود: «می‌توان گفت ماهیت حقیقی اشیاء نه در خود اشیاء بلکه در روابطی که ما بین آن‌ها می‌سازیم و سپس درک می‌کنیم قرار دارد.» ساختارگرایی مانند دیالوژیسم، «معنا» را در مقام رابطه‌ی بین

جداسانی‌ها پیش می‌نهد و این هر دو نظام فلسفی، مایل‌اند این جداسانی‌ها را برحسب تضادهای دوتایی بنگرند. در واقع در این زمینه‌ی اخیر دیالوژیسم به گونه‌ای بسیار روشن، بیشتر در جهت تفکر ساختارگراست تا در جهت تفکر پساساختارگرا.

مقایسه‌ی آشکار دیگری بین «شناخت‌شناسی» دیالوژیک و فیزیک «جدید» آلبرت اینشتاین برقرار می‌توان کرد. نظریه‌ی نسبی اینشتاین (۱۹۰۵) همچنان که هول‌کوئیست با ارجاع به نوشته‌ی اینشتاین درباره‌ی چیزهای جنبنده تصویر کرده است نیز نظریه‌ی «نسبیت» بود:

توانایی مشاهده‌گر در دیدن حرکت، وابسته‌ی جسمی است که در برابر اجسام دیگر وضع خود را تغییر می‌دهد. ما ناچار شده‌ایم بپذیریم که حرکت فقط معنایی نسبی دارد. به دیگر سخن حرکت جسم فقط در پیوند با جسمی دیگر معنا دارد یا — از آنجا که این رابطه‌ای است دوجانبه — منحصرأ در گفت‌وگو با جسمی دیگر معنا دارد. (دیالوژیسم، ۲۰)

آزمون‌های اینشتاین مشابه با مثالی که درباره‌ی تلفن آوردیم اثبات می‌کند که شرایط لازم برای به وجود آوردن معنا متضمن حضور هم‌زمان و متقابل هر دو عامل است.

گفتمان دیگری که انتظار می‌بریم دیالوژیسم می‌بایست با آن اشتراک زیاد داشته باشد، مارکسیسم است. با این همه به علت اینکه کوشش‌های بسیاری در تلاش به جدا کردن کار باختین از محیط عقلانی مارکسیست / کمونیستی‌ای که او در عرصه‌ی آن به‌کار پرداخته شده است، این نکته‌ی آشکار به‌آسانی از نظر دور مانده است. درحالی‌که منطق دیالوژیک معاصر را شاید از «روایت عظیم» مارکسیسم بسیار دور کرده‌اند، با این همه در معماری آثار خود باختین، این منطق بدون هیچ‌گونه تردیدی یکی از ستون‌های اصلی (اگر نه همچنین حصار خارجی) این آثار است.

همچنان که در گفتمان مارکسیسم و فلسفه‌ی زبان خواهیم دید، اصل دیالوژیک به‌طور آشکار تا حدی مارکسیستی است که بر قرارداد اجتماعی بین گوینده و مخاطب

اسناد داده می‌شود. همه‌ی اظهارات (گفته‌شده و مکتوب) از درون حوزه‌ی زمینه‌ی اجتماعی - تاریخی مشخص ساخته می‌شود و در نتیجه‌ی عمیقاً ایدئولوژیکی است. به گفته‌ی هول‌کونیست:

بنابراین در زیبائنگری باختین تأکیدی بر تقدم تجربه‌ی زیسته در همه‌ی ویژگی گنج‌کننده‌ی آن وجود دارد و این تأکیدی است که با قدیمی‌ترین تأکید مارکسیستی بر تقدم تجربه‌ی تاریخی در رویارویی با بازنمایش ایده‌انگارانه‌ی (Ideational) آن تطابق دارد همچنان که در گزاره‌ی مربوط به برنامه‌ی کار خود مارکس و انگلس در ایدئولوژی آلمانی آمده است: «تولید مفهوم‌ها، ایده‌ها و آگاهی بشری از همان آغاز به‌طور مستقیم با فعالیت مادی و مبادله‌ی (ارتباط) مادی انسان‌ها یعنی زبان زندگانی واقعی به‌هم بافته می‌شود.» (هنر و پاسخ‌پذیری، XLIV)

هول‌کونیست همچنین به بستگی بین آثار آغازین باختین درباره‌ی روابط گفتار و نظریه‌های «ارزش» و «مبادله» مارکس اشاره کرده است. (همان، XLI) در این زمینه می‌توان مقایسه‌ی آشکاری بین قرارداد دیالوژیک و واکاوی مارکسیستی از روابط کار کاپیتالیستی برقرار کرد که در آن سود کالا وابسته‌ی معامله‌ی دوجانبه‌ی کارگران در برابر خواست‌های «کارفرمایان» ایشان است. این سرمشق تولید اقتصادی مانند سرمشق دیالوژیک شناخت بر پایه‌ی قدرت تحمیل شده (یعنی قدرت نابرابر) گفت‌وگو بین دو نسبت ثابت است.

اگر بر پایه‌ی مارکسیسم پیش‌آلتوسری حرکت کنیم می‌توانیم همچنین مقایسه‌ی بارزی برقرار کنیم بین گوینده و شنونده در قرارداد دیالوژیک و شیوه‌های کار ایدئولوژی. همچنان که لونی آلتوسر در مقاله‌ی معروف خود درباره‌ی «وضع ایدئولوژیک دستگاه‌ها» استدلال می‌کند، ایدئولوژی از طریق میانجی‌گری (خوشامد گفتن) افراد، کار می‌کند. بار دیگر می‌گوییم که «معنا» به وسیله‌ی مشارکت فعال دو سوژه (شخص) یا دو عامل ساخته می‌شود / تحمیل می‌شود / منتقل می‌گردد. به استعاره‌ی آغازین برگردیم: اگر ما (سوژه‌ی ایدئولوژی) گوشی را برنداریم، ایدئولوژی بیکار

می‌ماند. فراسوی این سرمشق «درگیری تعهد قراردادی» به‌هر حال جداسانی‌های بامعنایی بین آلتوسر و باختین وجود دارد برحسب اندازه‌هایی که سوژه‌ها می‌توانند نقش و سهم ایدئولوژیک خود را بپذیرند یا در برابر آن مقاومت کنند. (تا حدی که سوژه‌های آلتوسر گاهی به‌عنوان «نیرنگ‌های» غیرفعال ایدئولوژی‌های حاکم جامعه‌ی خود آن‌ها لحاظ شده است.) من از جداسانی‌های این دو متفکر درباره‌ی مسئله‌ی «عامل سوژه» (یعنی چگونه فعال فعال است) در فصل بعد بیشتر سخن خواهم گفت.

اکنون می‌خواهم به ملاحظات درباره‌ی وضع دیالوژیک در تفکر عقلانی تازه‌تر — به‌ویژه پایگاه آن هم درون و هم در برابر شناخت‌شناسی پسامدرنیسم بپردازم.^(۷) نخستین نکته‌ای که باید درباره‌ی پیوستگی بین منطق دیالوژیک و پسامدرنیسم به دست داد این است که این هر دو از نظر تاریخی «هم‌مرز» هستند و هر دو به درون جریان عام عقلانی دهه‌ی ۱۹۸۰ راه یافته‌اند. باری رات‌لند استدلال می‌کند که در واقع دریافت دیرآمده‌ی آثار باختین در غرب در این دوره معنایی ویژه دارد زیرا بدین معناست که این نظریه‌های زبانی و متی دیالوژیک در و در برابر حجم آثاری که با نام‌های لاکان، دریدا و فوکو نشان داده شده تفسیر می‌شده است.

صرف‌نظر از این امکان تاریخی / عقلانی، آنچه این گفتمان‌های دیالوژیک و پسامدرنیسم به آشکارترین وجه در آن سهیم‌اند، نظرگاه عقلانی جدیدی درباره‌ی زبان است (که ریشه‌هایش در نظریه‌ی زبانگانی سوسوری است) و نظریه‌ی سوبژکتیویته‌ای که اصول انسان‌محورانه‌ی «کلّیت» و «استقلال» را طرد می‌کند. گفته می‌شود که جداسانی بامعنایی در شیوه‌ای که این هر دو نظام فلسفی در «شالوده‌شکنی» ارزش‌های متافیزیک به‌کار می‌برند، موجود است. درحالی‌که در مثل سوژه‌ی دیالوژیک ممکن است مانند سوژه‌ی پسامدرن در معنای مشابهی درباره‌ی «موقتی بودن» سهیم باشند (در این معنا که این سوژه، نه یک بار بلکه بارها و بارها ساخته می‌شود)، این سوژه در احساس «قطعه قطعه‌شدگی» چاره‌ناپذیر سوژه‌ی پست‌مدرن سهیم نیست چراکه همیشه در جریان «بازپیوستن» از طریق کنش و واکنش با دیگران است.^(۸)

این سرمشق‌های متباین سوژه همچنین با تمایز ظریف اما روشن بین باختین و ژاک دریدا درباره‌ی مسئله‌ی جداسانی (تمایز) مقایسه می‌شود.^(۹) باختین مانند دریدا مجذوب مفهوم جداسانی و کثرت است: «رمز و راز وحدت در کثرت.» همان‌طور که کلارک و هول‌کوئیست خاطرنشان می‌کنند، مسئله‌ای که کل کار خطیر باختین را تقویت می‌کند، این است، چه چیزی جداسانی‌ها را جداسان می‌سازد؟ (میخائیل باختین، ۹) همین پاسخ باختین به این پرسش است که در نهایت او را از دریدا متمایز می‌کند. در واژگان ساده این مسئله را به وسیله‌ی این تشخیص توضیح می‌توان داد درحالی‌که نزد دریدا جداسانی‌ها (تمایزهای) (بین دال و مدلول، سوژه و اوبژه، خود و دیگران) به‌طور مداوم به وسیله‌ی فراروند تعویق پیگانه می‌شوند، برای باختین آن‌ها همیشه از راه گفت‌وگوی هم‌زمان به هم می‌پیوندند. این مفهوم هم‌زمانی که در همه‌ی سطح‌های تفکر باختین بامعناست، در اینجا فوق‌العاده مهم است زیرا که زمینه‌ای آماده می‌کند که در آن جداسانی‌ها می‌توانند مصالحه کنند. برحسب توضیح کلارک و هول‌کوئیست مفهوم باختین درباره‌ی جداسانی وابسته‌ی «این یا آن» دیالکتیکی نیست. بلکه یک «هر دو / و ربط» دیالوژیکی است. به وسیله‌ی این استدلال، دال و مدلول، سوژه و اوبژه جداسانی خود را نگاه می‌دارند اما به‌هر حال می‌توانند با یکدیگر ارتباط داشته باشند.

از خوانش این تمایزهای کلیدی بین نظریه‌های زبانی و سوپروکتیویته‌ی دیالوژیک و پس‌اساختارگرا / پسامدرنیست، می‌توان به برخی از شیوه‌های شناخت‌شناسی، دیالوژیک اساساً بسیار متفاوت با شناخت‌شناسی پسامدرنیست نظر افکند. نخست نکته‌ی آشکار اما مهمی وجود دارد که دیالوژیک برخلاف پسامدرنیسم در اعلام خود به اینکه «روایتی عظیم» است اطمینان کافی دارد. دیالوژیک به ما نظریه‌ای از شناخت می‌دهد که می‌پذیرد ما می‌توانیم از جهانی که در آن سر می‌بریم معنایی بسازیم مشروط بر اینکه مجاز بدانیم چنان معنایی موقتی، پویا و مرکب از دو عامل (مقابل) است. این در تباین آشکار با تفکر پسامدرنیستی است که در آن زبان به‌عنوان نظامی از

جداسانی و تعویق نه نظامی ارتباطی، ما را مُجاز نمی‌دارد «فراسوی بازی ساختار زبانه‌گانی خود آن» چیزی را ببینیم و بشناسیم. درحالی‌که شکل‌بندی دریدایی از زبان ما را از امکان «دادن معنا» به خودمان یا به دیگران بازمی‌دارد، در کیهان باختینی همان‌طور که کلارک و هول‌کونیست گفته‌اند، ما می‌توانیم معنایی را انتقال دهیم اما فقط درون مرزهای بازتابنده (انعکاسی) ارتباطی مکالمه‌ای. سوژه‌ی دیالوژیک درحالی‌که دارای اعتبار سوژه‌ی دکارتی (می‌اندیشم پس هستم) نیست، با این همه، می‌تواند ادراک موقتی و دینامیک درباره‌ی خود و جهان داشته باشد، آن نیز از طریق آینه‌ی شکننده‌ی مخاطب زن یا مرد خود.

من می‌توانم در آنچه می‌گویم مقصودی داشته باشم اما فقط به‌طور نامستقیم، در مرحله‌ی دوم در کلمه‌هایی که به جامعه می‌دهم و بازپس می‌گیرم برحسب معاهده‌هایی که جامعه آن‌ها را رعایت می‌کند. آوای من می‌تواند معنا و مقصودی را اعلام کند اما فقط با دیگران — گاهی در گروه هم‌سرایان — و در بهترین مواقع در گفت‌وگو. (میخائیل باختین، ۱۲)